

ببینی منفلوطی

۱- مصطفی لطفی منفلوطی

سید مصطفی لطفی منفلوطی در سال ۱۸۷۶ م در منفلوط از توابع استان «اسیوط» مصر دیده به جهان گشود. پدرش سید محمد لطفی قاضی منفلوط و بزرگ سادات آن شهر بود. او در خانواده‌ای اصیل و اهل علم و تقوا پرورش یافت و مانند دیگر همشهریانش تحصیلات اولیه خود را از مکتب خانه‌های منفلوط آغاز کرد. در یازده سالگی به جرگه حافظان قرآن کریم پیوست و پس از گذشت یک سال با تشویق پدر برای ادامه تحصیلات راهی قاهره و دانشگاه معروف «الازهر» شد.^۱

وی ده سال از عمر خود را صرف آموختن علوم عربی، قرآن کریم، حدیث، تاریخ، فقه و ادبیات کلاسیک عرب کرد. در خلال سال‌های حضورش در دانشگاه «الازهر» هنگامی که فرصتی دست می‌داد، به مطالعه آثار بر جای مانده از دوران طلایی ادبیات عرب می‌پرداخت و در دواوین شعرای خوش قریحه مکتب شامی از قبیل «ابوتمام»، «بحتری»، «متنبی» و «شریف رضی» به قرائت و تأمل می‌پرداخت. کما اینکه به آثار بزرگان نثرنویسی عرب مانند «عبدالحمید»، «ابن مقفع»، «ابن خلدون» و «ابن اثیر» نیز توجه می‌کرد.^۲

در شانزده سالگی به حکم استعداد فطری و مطالعه فراوان و حفظ قصاید بسیار از شعرای بزرگ، نبوغ شعری در وی پدیدار گشت و شروع به سرودن شعر نمود اما دیری نپایید که سرایش شعر را رها کرد و به نثرنویسی روی آورد. اولین شعری که سرود، غزلی است با این مطلع:

أرَدْنَا سَوَالِ الدَّارِ عَمَّنْ تَحْمَلُوا

فَلَمْ نَدْرِ مِنْ فَرْطِ الْبُكَاءِ ، كَيْفَ نَسْأَلُ

وقتی که این غزل به گوش «سلطان بیگ محمد» مدرس وقت «دارالعلوم» رسید، منفلوطی را به سرودن شعر ترغیب نمود. وی در سن هجده سالگی قصیده بلندی را با نام مستعار «عدو الاحتلال» در ۱۵۰ بیت به نظم کشید و در آن حکومت سلطه‌گر مصر را محکوم کرد. این قصیده با مطلع زیر آغاز می‌شود:

ألا رَايَةَ لِلْعَدْلِ فِي مِصْرَ تَخَفُّقٌ؟

لَعَلَّ مِصْرَ عِوَالِي دَوْلَةِ الظُّلْمِ تَخْفِقُ

چون منفلوطی در این قصیده متعرض «مصطفی پاشا فهمی»^۳ شده بود، با انتشار آن جنجالی بزرگ برپا و جست‌وجو برای یافتن سراینده آن آغاز شد، اما منفلوطی این بار از دست آنها جان سالم به در برد. بعد

از این واقعه، منفلوطی شعر را رها و به نثرنویسی روی آورد.^۴ وی در آغاز جوانی با شیخ محمد عبده آشنا شد و به حلقه درس او در «الازهر» پیوست و به مباحث و شروح عمیق او در زمینه آیات قرآن و مفاهیم اسلامی و آراء اصلاح طلبانه‌اش گوش فراداد، اما پس از فوت استاد در سال ۱۹۰۵ م، با قلبی شکسته به زادگاه خود بازگشت.

منفلوطی در سال ۱۹۰۷ م، پس از بازگشت به قاهره همکاری با روزنامه المومئید را آغاز کرد و هر هفته مقاله‌ای را تحت عنوان «الاسبوعیات» منتشر می‌کرد.

ارتباط این اندیشمند مصری با چهره‌های برجسته سیاسی همچون «سعد زغلول»، رهبر حزب «وفد» و «رشیدرضا» صاحب مجله المنار، تأثیری بسزا بر شخصیت و ادبیات وی گذارد.

متأسفانه زندگی پرافتخار این نویسنده بزرگ مدت زیادی طول نکشید و در روز دوازدهم ژوئن سال ۱۹۲۴ م، درگذشت.

این نویسنده توانای عرب در آثار جاودانه خود همچون آینه‌های اوضاع و احوال جامعه خویش را منعکس نموده و به روشنگری‌های دینی و اجتماعی پرداخته است. وی با نگارش مقالات داستانی خود شیوه نوینی در نثر معاصر عربی به وجود آورد، اما آنچه منفلوطی را از سایر نویسندگان ممتاز می‌سازد، قدرت قلم‌اوست در به تصویر کشیدن دردها و رنج‌ها و نیز آفرینش داستان‌های حزن‌آلودی که در آن، نویسنده، با صداقت تمام بر فقر فقیران و درد دردمندان اشک می‌ریزد و جامعه را به همدردی با اینان فرا می‌خواند.

نکته‌ای که باید در اینجا مدنظر قرار داد، این است که وی در بیان دردها و رنج‌ها افرات فرات نموده و گه‌گاه با بهره‌گیری از روحیه رمانتیک و کارمایه‌های بدبینی، تصاویری بس حزن‌آلود و اندوهناک را برای خواننده به تصویر می‌کشد.

۲- عوامل ایجاد بدبینی در منفلوطی

الف) زندگی شخصی:

از جمله عواملی که باعث ایجاد بدبینی در منفلوطی شد، باید به مشکلاتی اشاره کرد که وی در زندگی شخصی با آنها روبه‌رو بوده است. فاجعه مرگ چهار فرزندش برای او بسیار سخت و دردناک بود و همین مسئله باعث شد که وی از زندگی سرخورده و نسبت به آن بدبین شود؛ گویی مرگ آنها دیگر انگیزه‌ای برایش نگذارده بود تا دوباره به مشاهده آثار و مظاهر زندگی دنیوی بپردازد. به همین خاطر در رثای آنان



می گوید: «فرزندم، زندگی بعد از تو چقدر زشت و دشوار است و کائنات در چشمانم قبیح و بی ارزش؛ بعد از تو این خانه چقدر برایم تاریک گشته است.»^۵

سپس می گوید: «شب بر من طولانی گشته و از آن خسته شده ام، اما از خدا نمی خواهم که این تاریکی را از من برهاند و روشنایی روز را برایم بگشاید... کاش هم چنان شب بود و من روی روز را نمی دیدم، اما نه، کاش خورشید صبح می دمید و روز می آمد. دیگر از این تاریکی و ظلمت خسته شده ام.»^۶

در نهایت، داغ فقدان فرزندان به آخرین حد رسیده و این پدر داغدار این گونه ناله سر می دهد: «فرزندم، شما جگر گوشه های من هستید اما اکنون این جگر من پاره پاره گشته و در قبرها پراکنده شده است.»^۷ این گونه است که منفلوطی چهره کائنات را بعد از مرگ فرزندان در نهایت زشتی و قیاحت می بیند و بعد از آنها خانه را تاریک و ظلمانی می داند یا آن هنگام که زنش به چشم درد مبتلا گردید و قوه بینایی او ضعیف شد، ناراحتی او چندین و چند برابر می شود. این گونه است که مشکلات زندگی زمینه های بدبینی نسبت به زندگی را در منفلوطی پدید می آورد.

ب) محیط اجتماعی:

محیط اجتماعی هر شخص بر دیدگاه فکری و عقیدتی وی تأثیری بس بسزا دارد، لذا منفلوطی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و از محیط اجتماعی نابسامان دوره خود تأثیر پذیرفته است.

دو سال بعد از تولد منفلوطی، اسماعیل پاشا بر کنار و پسرش توفیق پاشا بر سر کار آمد. در آن زمان مصر در اوج خشم و غضب علیه حاکم خود و مداخله بیگانگان انگلیسی و فرانسوی بود. توفیق نیز دست کمی از پدر نداشت و حکومتی استبدادی به راه انداخت. در زمان وی، در مصر نابسامانی، هرج و مرج، فساد ادارات دولتی، رشوه خواری و نظام بیگاری برده داری وجود داشت. در این دوره با وجود بهبود وضعیت اقتصادی

عیان و حاکمان، کشاورزان که قسمت اعظم مردم مصر بودند، همچنان در فقر و بیچارگی به سر می بردند.

مردم مصر در این دوره دچار یاس و ناامیدی شده و حضور «لرد کرومر» نماینده انگلستان به صحنه سیاسی و اجتماعی مصر، بر هر چه وخیم تر شدن اوضاع جامعه دامن می زد. در این دوره مردم مصر با آداب غربیان آشنا شدند و در عادات و رفتارهای شان از آنها تقلید می کردند که از جمله آنها نوشیدن مسکرات، غوطه ور شدن در ملامی و برگزاری مراسم رقص و شراب خواری بود.^۸

در طول بیست سال حکومت توفیق پاشا (۱۸۸۲ - ۱۹۰۴ م) مصر به ظاهر در زیر سلطه «خدیو» به سر می برد اما فرمانروای اصلی آن همان «لرد کرومر» بود.^۹ او با وضع یک سیاست مالی و اقتصادی برای مصر این کشور را عملاً به میدانی برای تاخت و تازهای بیگانگان انگلیسی تبدیل نمود. این امر چنان بود که دوران فرمانروایی توفیق، عباس حلمی، سلطان حسین و قسمت اعظمی از حکومت ملک فواد را «عهد احتلال» نامیند. مردم نیز از حاکم خود به شدت ناراضی بوده و دست به اقداماتی زدند که نمونه آنها قیام افسران به سرکردگی «احمد اعرابی» بود، سرانجام این قیام با شکست «الثل الکبیر» پایان پذیرفت.

در این دوره درگیری شدیدی میان سنت گرایان و روشنفکران ملی گرا در گرفته بود. سنت در نگاه مردم به هر چیز بر جای مانده از گذشته از جمله دین، اخلاق، عرف و آداب و رسوم پیشینیان اطلاق می گشت. نقطه مقابل آن، هر چیز تازه و نو که البته اکثر آن هم تقلیدی از اروپاییان بود، مدرن و نشانه روشنفکری قلمداد می شد.

این نابسامانی های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سبب سرخورده شدن مردم و ناامیدی آنان نسبت به زندگی می شد. به طوری که در دید عموم مردم زندگی چیزی جز سیاهی، تاریکی، فساد، ظلم، فریب و نیرنگ نبود. منفلوطی هم به عنوان یک نویسنده از این جو و شرایط حاکم بر محیط تأثیر پذیرفته و دردهای جامعه خویش را در آثارش منعکس می نماید.

ج) مکتب رمانتیسم:

منفلوطی نیز همچون دیگر ادیبان تازی زبان هم دوره اش، تحت تأثیر ادبیات رمانتیک اروپا قرار می گیرد، ادبیاتی که در آن شاعر موهای آشفته را به دست باد سپرده، شئل سیاهی بر دوش، زیر سایه بیدی در روشنایی ماه، در کنار برجی ویران و با دلی که بی شک بر اثر عشقی بدفرجام

شکسته است، با خویشتن خلوت می‌کند و غرق رویا می‌شود. بی‌گمان ره آورد چنین مکتبی آثاری خواهد بود سراسر حزن و اندوه و اشک. منفلوطی در داستان «الی‌الدیر» جوان لاغر و بدبختی را به تصویر می‌کشد که عاشق دختری شده است. این دختر در آغاز عاقل و فهمیده می‌نماید اما بعدها گذشت زمان چهره واقعی و پلید دختر را نشان می‌دهد. جوان سرخورده و ناامید شده و این سخن «هملت» قهرمان داستان «شکسپیر» را تکرار می‌کند: «بعد از اینکه حقیقت زنان را فهمیدی، از دواج روی برگردان و راه دیر پیش گیر»

وی در «أهناام عزاء»، «الجزع»، «البائسات»، «العبرات»، «اللقیطة» و سایر مقالات داستانی آنچه ترسیم می‌کند همگی یا خیانت است و جرم، یا جنایت است و فریب.

در **العبرات** نیز وضع به همین گونه است. منفلوطی در این کتاب تعدادی داستان از ادبیات فرانسوی ترجمه کرده است که در یکایک آنها جوی رمانتیک و آندوهناک حاکم است.

او می‌گوید: «بدبختان و بیچارگان در دنیا بسیارند و در توان انسان ضعیفی چون من نیست که اندکی از بدبختی‌ها و بیچارگی آنها بکاهم، پس حداقل این اشک‌ها را برای‌شان می‌ریزم تا شاید اندک تسکین و آرامشی برای‌شان باشد.»^{۱۰}

منفلوطی خود نیز عاشق این گونه ادبیات غم‌انگیز است و می‌گوید: «نمی‌دانم چرا من در مطالعاتم به اشعار غمگین و آندوهناک و موارد بدبختی و بیچارگی و داستان مصیبت‌زدگان توجه دارم.»

او اظهار می‌دارد که شیفته این گونه ادبیات است و بسیاری از موارد حزن‌انگیز تاریخ را برمی‌شمارد و سپس نتیجه می‌گیرد که «ادبیات اصیل ادبیاتی است که از دل‌های ریش‌شده و غم‌زده بیرون می‌آید.»

بدین ترتیب منفلوطی دنیایی تاریک و پر از ظلم و ستم ترسیم می‌کند که در اثر روابط اجتماعی فاسد، انسان‌ها به همدیگر رحم نمی‌کنند و دائماً فریاد و ناله و گریه آنان بلند است و راه نجاتی برای‌شان نیست.

۳- مظاهر بدبینی در آثار منفلوطی:

با نگاهی گذرا به مقالات داستانی منفلوطی در دو کتاب **المنظرات** و **العبرات** به روشنی می‌توان به عمق بدبینی حاکم بر این نوشته‌ها پی برد. داستان «الکاس الاولی»^{۱۱} داستان فردی است که با نوشیدن اولین پیاله شراب در دام بدبختی و تباهی گرفتار می‌شود و در نهایت با خواری می‌میرد. در داستان «این الفضیلة»^{۱۲} نویسنده هر چه جست‌وجو می‌کند تا فضیلت را بیابد موفق نمی‌شود، نه در دکان تاجران، نه در محاکم دادگستری، نه در کاخ‌های ثروتمندان و نه در دنیای سیاستمداران و در پایان نتیجه می‌گیرد که هرگز آن را نخواهد یافت.

در داستان **مدینة السعادة**^{۱۳} نیز روایای شیرین شهر خوشبختی را در خواب می‌بیند ولی در بیداری اثری از آن نمی‌یابد. در داستان «غرفة الاحزان»^{۱۴} حکایت مردی را بیان می‌کند که دختری را فریب داده و با او رابطه نامشروع برقرار کرده است. دختر باردار شده و از خانه فرار کرده تا رسوا نگردد. پدر و مادر دختر نیز به خاطر دوری دخترشان از غصه می‌میرند و دختر هم در نهایت خودکشی می‌کند. مرد خائن نیز در نهایت خود را سزانش کرده و در خانه‌ای خود را زندانی می‌کند تا اینکه می‌میرد.

در داستان «الجزع»^{۱۵} و «الاتحار»^{۱۶} از روحیه‌های درهم‌شکسته و اراده‌های سست و خودکشی می‌نویسد. در داستان «خناخ العناوین»^{۱۷} سخن از قاضی است که رشوه‌خواری می‌کند. داستان «التوبة»^{۱۸} حکایت دختری است که مردی وی را فریب داده و سپس با جنینی در شکم دختر را به جا می‌گذارد. دختر به ناچار از خانه فرار می‌کند و در دام مشکلات و مصائب زیادی می‌افتد تا اینکه سرانجام وی را به عنوان متهم به نزد قاضی می‌برند. دختر متوجه می‌شود که قاضی همان مردی است که سال‌ها پیش وی را در دام بدبختی‌ها افکنده و وی را تنها گذارده بود. در حکایت «اللقیطة»^{۱۹} از بدبختی‌های تربیت غربی صحبت می‌کند و آن را به حزین‌ترین صورت در قالب این حکایت به تصویر می‌کشد.

در مقاله «البائسات»^{۲۰} داستان‌هایی را متذکر می‌شود که در حق زنان ظلم شده است.

در مقاله «القمار»^{۲۱} از نتایج سوء قماربازی در جامعه سخن می‌گوید و در حکایت «المرفص»^{۲۲} از بسکری و لهو و لعب زنان حرف می‌زند. در مقاله «ابوالشمقمق»^{۲۳}، «أهناام عزاء»^{۲۴} «العبرات»^{۲۵} و سایر مقالات داستانی «المنظرات» نیز موضوعات یا جرم است و خیانت و یا سخن از بدبختی است و فقر و حيله و مکاری.

در کتاب **العبرات** نیز موضوعات همین گونه‌اند. هدفی را که منفلوطی با نگارش این کتاب دنبال می‌کرد، به تصویر کشیدن دردها و رنج‌های مردم و از این رهگذر جذب خوانندگان برای همدردی با مصیبت‌زدگان بود. به همین دلیل کتابش را به بیچارگان که تعدادشان در این دنیا کم نیست، اهدا می‌کند.

خواننده رمان **ماجدولین** در بسیاری از مواقع نمی‌تواند از ریزش اشک چشمان خود جلوگیری کند، مخصوصاً اگر در موقعیتی باشد که طعم عشق و محبت را چشیده و یا عزیزی را از دست داده باشد. این مختصری بود از مفصل بدبینی‌های منفلوطی نسبت به زندگی، که از آن در آثارش سخن رانده است.

۴- آرای دانشمندان در مورد بدبینی منفلوطی:

الف) مازنی:

مازنی در نقدی که در مورد منفلوطی داشته، گفته است: «منفلوطی در بعضی قسمت‌های آثارش اسراف در عاطفه‌گرایی داشته است که می‌توان آن را ساختگی و از روی عمد دانست و به ضعف و سستی تعبیر کرد. به طوری که به ادب منفلوطی حالت منفی می‌بخشد و ممکن است که در جوانان به گونه‌ای تأثیر بگذارد که از صلابت و محکمی آنها در صحنه‌های زندگی بکاهد و روحیه مثبت آنان را در مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی تضعیف کند.»

به عقیده مازنی هنر و دیدگاه نویسنده درباره زندگی در سبک او متجلی است. از همین رو منفلوطی را به دلیل زیاده‌روی در گریستن و ناله و زاری کردن، «حانوتی»^{۲۶} می‌نامد. همچنین می‌بینیم او را به این خاطر که درباره محسوسات مفهوم و غیرمفهوم تفصیل به خرج می‌دهد، سرزنش می‌کند. به عنوان مثال منفلوطی در نخستین داستان کتاب **العبرات**، در به تصویر کشیدن وضعیت یتیمی که در مقابل منزل او در آن طرف خیابان سکونت داشته است، چنان غلوی به خرج می‌دهد که



پانویست‌ها:

- ۱- تاریخ ادبیات زبان عربی ، حنا الفاخوری ، ترجمه عبدالمحمد ابّتی ، ص ۷۶۷ .
- ۲- النظرات ، ج ۱ ، ص ۱۶ .
- ۳- مصطفی پاشا فهمی از نخست‌وزیران مصر در آن دوران بوده و در سال ۱۹۱۴ م وفات یافته است .
- ۴- تاریخ الاداب العربیة ، دکتر علی نجیب عطوی ، المجلد الثاني ، ص ۴۰۱ .
- ۵- «ما اسمح وجه الحیاة بعدک یا بنی! و ما اقبح صورة هذه الكائنات فی نظری! ما اشد ظلمة البيت الذي اسكنه بعد فراقک اياه.» (النظرات ، ج ۱ ، الذفین الصغیر ، ص ۴۰)
- ۶- «لقد طال علی اللیل حتی ملته ، ولکنی لا اسال الله ان ینفج لی سواده عن بیاض النهار... فلیت اللیل باق ، حتی لا أری وجه النهار بل لیت النهار یاتی . فقد مللت هذا الظلام.» (منبع پیشین)
- ۷- «لقد اقتلذ کل منکم ، یا بنی ، من کبدی فلذة ، فاصبحت هذه الکبد الخرقاء مرقاً مبعثرة فی زوايا القبور.» (منبع پیشین)
- ۸- تاریخ مصر الاقتصادية فی العصور الحديثة ، تألیف محمد فهمی لهیطة ، ص ۱۸۰ .
- ۹- نام اصلی وی «سرانلین بارینگ» بود که بعدها «لرد کرومر» نامیده شد .
- ۱۰- «الاشقیاء فی الدنيا کثیر و لیس فی استطاعة بانس مثلی أن یمحو شیئاً من بؤسهم و شقائهم ، فلا أقل من أن أسکب بین ایدیهم هذه العبرات . علیهم یجدون فی بکائی علیهم تعزیه و سلوی.»
- ۱۱- الکاس الاولی ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۳۶ .
- ۱۲- ابن الفضیلة ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۴۳ .
- ۱۳- مدینة السعادة ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۴۷ .
- ۱۴- غرفة الاحزان ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۹۷ .
- ۱۵- الجزع ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۱۳۱ .
- ۱۶- الانتحار ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۲۱۶ .
- ۱۷- خداع العناوین ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۷۲ .
- ۱۸- التوبة ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۸۹ .
- ۱۹- اللقیطة ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۷۸ .
- ۲۰- البائسات ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۹۴ .
- ۲۱- القمار ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۲۰۰ .
- ۲۲- المرقص ، النظرات ، الجزء الثالث ، ص ۳۵۷ .
- ۲۳- ابوالشمقمق ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۴۵ .
- ۲۴- اهناءام عزاء ، النظرات ، الجزء الاول ، ص ۱۱۱ .
- ۲۵- العبرات ، النظرات ، الجزء الثاني ، ص ۱۶۵ .
- ۲۶- متمهد کفن و دفن ، صاحب دکان .
- ۲۷- داستان الیشیم ، العبرات ، ص ۸۲۶ .
- ۲۸- الجامع فی تاریخ الادب العربی ، حنا الفاخوری ، المجلد الثاني ، ص ۲۰۴ .
- ۲۹- تاریخ الادب العربیة ، تحقیق دکتر علی نجیب عطوی ، المجلد الثاني ، ص ۴۰۰ .
- ۳۰- تاریخ الادب العربی ، حنا الفاخوری ، ص ۱۰۸۳ .

از دیگر منابع مورد استفاده در این مقاله باید به:

- ۱- پایان‌نامه سید حسن فاتحی (بررسی افکار ، آثار و احوال مصطفی المنفلوطی) .
- ۲- رساله دکتری فرامرز میرزایی (تأثیر منفی ادبیات غرب در اسلوب‌ها و مضامین داستانی مصر) اشاره کرد .

خواننده در همان نگاه اول به آن پی می‌برد . منفلوطی ادعا می‌کند که این بچه یتیم را از آنجا دیده که مشغول مطالعه است و اشک‌های ریزان او را با چشمان خود مشاهده کرده و بالاتر از اینها فرو غلتین این اشک‌ها بر صفحات کتاب و پاک شدن خطوط آن را نظاره‌گر بوده است . ۲۷

ب) عقاد:

عقاد می‌گوید که منفلوطی در داستان‌هایش بسیار می‌گریست ، اشک می‌ریخت و از مصیبت‌ها و دردها بسیار سخن می‌گفت . . . قهرمانان داستان‌های منفلوطی همگی بیچارگان‌اند . یا کسی است که دوستانش او را فریب داده و اولین جام شراب را به وی نوشانده‌اند و از این راهگذار همه زندگی‌اش را از دست داده و بر بستر مرگ می‌افتد ، یا دختر جوانی است که گمراه می‌شود و این گمراهی او را به سوی فسق و فجور می‌کشاند و در نهایت درد ، فراموشی و مرگ به سراغ او می‌آید .

در نگاه عقاد ، منفلوطی بیش از آنکه یک نویسنده باشد ، به یک منشی شباهت دارد . منشی تلاش می‌کند که انسان را فریب دهد تا چیزی ارزان قیمت را با بهایی گران بفروشد و در حقیقت واقعیت چیزی است غیر از آنچه منشی نشان می‌دهد .

ج) طه حسین و دیگران:

به نظر طه حسین ، منفلوطی ادیبی همیشه گریان است ، از دردها و رنج‌ها سخن می‌گوید و قلب همیشه لرزان او و اشک‌های همیشه ریزان او دال بر این گفته است .

طه حسین می‌گوید: «منفلوطی بیشتر ساعات شبانه‌روز را در حالی به سر می‌برد که قلبش می‌لرزد و اشکش قطره قطره فرو می‌غلتد . بدنش تکان می‌خورد و نفس‌زنان گریه سر می‌دهد و از آتش غم و انبوه شعله‌ور است.» ۲۸

کسانی دیگر همچون دکتر علی نجیب عطوی می‌گویند که داستان‌های منفلوطی مانند العبرات و ماجدولین مملو است از حکایات غمگین ، عاشقانه ، خودکشی و آنچه خواننده را فایده‌ای نمی‌رساند ، بلکه فقط او را به سوی ناامیدی و سرخوردگی سوق می‌دهد . ۲۹

کسانی دیگر همچون حنا الفاخوری معتقدند که او در بدبینی‌اش زیاده‌روی کرده و اکثر داستان‌هایش ناراحت‌کننده است . ۳۰